



عجب اعتراف کردن سبک می‌کند آدم را. تو تا به حال چنین کرده‌ای؟ تا به حال اعتراف کرده‌ای؟ اصلاً می‌دانی بخش خالی زندگی ما همین است؟ من تا به حال از زندگی خصوصی تو چیزی نشنیده‌ام. تو عاشق شده‌ای؟ عشق توجه رنگی بود؟ ... بیا راه دیگری را هم امتحان کنیم. سه‌شنبه ساعت ۵، می‌آیی پارک ساعی؟ جلوی کافی‌شاپ. تمام این هفته ذهنم چسبیده بود به سه‌شنبه ۵ بعد از ظهر پارک ساعی. واقعاً یک قرار ملاقات که می‌تواند گوشه‌ی تقویم نوشته بشه و با یک تذکره یادآوری شود، می‌تواند این قدر کشش داشته باشد که همه‌ی هفته، یک آدم را به خودش مشغول کند؟! دخترک با یک ترفند ساده چه تکان سختی به زندگی رسوب‌گرفته‌ی من داده بود. حس می‌کردم مثل یک جوان بیست و چند ساله در تله و دام یک قرار افتاده‌ام.

نام کتاب: می خواهم عاشق شوم اجازه هست؟

نویسندگان: حسین اسکندری و ساجده عرب سرخی

انتشارات: نسیم

اغلب تصور می‌شود که علم روانشناسی پاسخ همه سوالات زندگی را در خورجین خود دارد. مردم فکر می‌کنند روانشناسان همه قوانین تربیت را می‌دانند و راه حل مشکلات رفتاری را می‌شناسند. تصور خداگونه از روانشناسان موضوعی دامنه‌دار در زندگی اجتماعی است. اغلب تصور می‌شود روانشناسان که عالمان این رشته علمی هستند خودشان دیگر برای زندگی و تربیت مشکلی ندارند و همه راه‌های درست زیستن را در اختیار دارند و به راحتی می‌توانند مشکلات را حل کنند و از عهده مسائل زندگی برآیند در حالی که چنین بشری را خدا هم نیافرید!

کتاب حاضر نامه‌ها و پاره‌های خاطره‌های یک پدر و دختر است. پدری که روانشناسی خوانده و کمی هم آن را تجربه کرده است، این پدر دختری دارد. دختری که از کودکی با او بوده و اکنون دوران نوجوانی خود را می‌گذراند و دارد پا به دوران جوانی می‌گذارد، با هزار و یک مساله، دغدغه و سوال بی‌جواب،

با شرایط، موقعیت‌ها و واقعیت‌هایی که مدام رنگ عوض می‌کنند. این پدر دارد زندگی را هم‌پای دخترش از نو می‌نویسد. با او گفتگو می‌کند. راهی برای رفتن می‌یابد، دچار سوءتفاهم می‌شوند، باهم قهر می‌کنند و باهم آشتی می‌کنند، از هم فاصله می‌گیرند و نمی‌دانند آخر کار به کجا می‌رسند. خود را به دست پدیده‌ای کاملاً انسانی سپرده‌اند و با تلاش دارند زندگی را از نو تجربه می‌کنند و از باهم بودن ورق ورق خاطره می‌سازند. این پاره پاره‌ها چند نقطه از آن زندگی است.

در این کتاب ۳۶ نامه و خاطره از این پدر و دختر با عناوین ذیل ارائه گردیده است:

- ۱- «مگر» قانون شد و سکوت به ارمغان آورد
- ۲- چون پیچکی به شاخه‌ای بپیچم، یا مثل سرو مستقل بایستم؟
- ۳- خطر بائوبابها را از یاد نبر!
- ۴- من که هستم؟ او که بازی‌اش می‌کنم؟!
- ۵- تصویری که از من ساخته‌ای
- ۶- نگاه آزادانه یا اسارت‌آور به مسئولیت؟
- ۷- وقتی از هم دور می‌شویم همدیگر را بهتر می‌بینیم
- ۸- کدام بندهای احتیاط قابل شل شدن است؟
- ۹- چطور می‌شود بندهای احتیاط را شل کرد؟
- ۱۰- خودم را بالا می‌آورم این روزها
- ۱۱- سکوت در انتهای گفتن شکل می‌گیرد
- ۱۲- رشد در محیط پاستوریزه و تحت کنترل نگهبان
- ۱۳- وقتی به هم نزدیک می‌شویم دور می‌افتیم از هم
- ۱۴- ترس از ذهنیت خود ساخته‌ات
- ۱۵- تو همان عکس العمل‌هایت هستی
- ۱۶- بابا کجایی؟
- ۱۷- قهر کرده‌ای؟
- ۱۸- قبول بابا تو بردی
- ۱۹- خیابان‌گردی شانه‌به‌شانه هم
- ۲۰- بیا و به شعارهایت تن بده و کنارم باش
- ۲۱- من از دوست داشتن‌های ناشیانه می‌ترسم!

- ۲۲- می‌خواهم عاشق شوم اجازه هست؟
- ۲۳- همیشه دنبال بهانه‌ای برای با تو بودنم
- ۲۴- برو عقب تر بابا، تمام قامتت را ببین
- ۲۵- تا انتهای راه باید تو را عبور کنم
- ۲۶- دل تنگی‌هایم ...
- ۲۷- کمی از او فاصله بگیر
- ۲۸- می‌خواهم از اول بسازم
- ۲۹- یکدیگر را در چشم‌انداز هم قرار دهید
- ۳۰- سه شنبه، ساعت ۵، پارک ساعی
- ۳۱- دخترک توی کافی شاپ نشسته بود
- ۳۲- اعترافات یک پدر
- ۳۳- گفتم فقط بنویس
- ۳۴- هیچ خط تلفنی مرا به تو وصل نمی‌کند
- ۳۵- نامه آخر
- ۳۶- نگفتم و توهم چیزی نشنیدی !

پایان